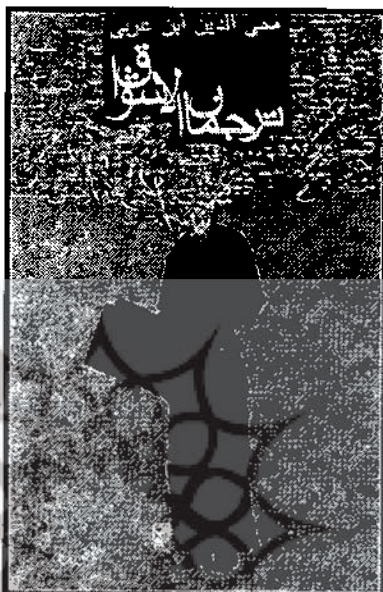




پاسخ به نقد ترجمان الاشواق

دکتر گل بابا سعیدی



ترجمان الاشواق کتابی است شامل سه مقدمه و اصل متون عربی و انگلیسی و ترجمه فارسی، که در ۲۴۰ صفحه به چاپ رسیده است و نخستین کتابی است از محیی‌الدین ابن عربی، با ذکر متن اصلی آن، که به فارسی ترجمه شده است. آری غزلیات عارفانه و پرنغز ابن عربی که با سخن پر رمز و رازش، به انواع صنایع معانی، بیان و بدیع چون استعاره، مجاز، کنایه، سجع، موازنه، توشیح، تلمیح و... بگونه‌ای بیان شده است که فقط ذهنی وقاد و اندیشه‌ای آگاه، می‌تواند بدان راه یابد. بویژه، پیشگفتار مارتین لینگز که خود مطالعات عمیقی در این باره دارد و با ترجمه نیکلسون سخن ابن عربی به نیکوترین وجه معرفی و بیان

بسیاری از موارد ترجمه دقیق نیست و گاه نکته مهمی از قلم افتاده و معنی و مفهوم عبارتی دگرگون گردیده است. «وی برای اثبات ادعای خود چند مثال ذکر می‌کند که عیناً نقل می‌شود. نخست شعری را ذکر می‌نماید که در نسخ مختلف، متفاوت بیان شده است و خود ایشان نیز این مطلب را تایید می‌نمایند و چنین می‌افزاید:

لازم به یادآوری است نسخه‌ای که در دست مترجم است از حیث واژگان بی‌خطا نبوده، البته این یادآوری بجا بوده، از این رو اینجانب نیز به ترجمه شعر نسخه خود پرداخته‌ام که با

معنای شعری که ایشان در مقاله، ذکر نموده‌اند، متفاوت است. وی همچنین می‌افزاید: «در ترجمه بیت زیر که مطلع یک غزل است:

طلعت بین اذرعنا و بصری

بنت عشر و اربع لی بدرا

چنین آمده است میان اذرعنا و بصری، دوشیزه چهارده‌ساله‌ای در نظرم چون ماه تمام بدر، رخ نموده به گفته خود شاعر و با توجه به قرائن موجود در همان غزل، مقصود از این ماه چهارده، حقیقت محمدیه است، چه آن حضرت در نوجوانی در سفر به شام بین اذرعنا مکه و بصری (مرز اردن و سوریه) چون ماه شب چهارده بدرخشید، این بیت تلمیح به دیدار بحیرا راهب شهیر مسیحی دارد که پیامبر اکرم را شناخت و سفارشهای ویژه‌ای را درباره آن حضرت به عمویش ابوطالب کرد. بدان سان که می‌بینید در این ترجمه هیچ اشارتی بدان موضوع نرفته حتی در شرح بعد از ترجمه نیز بدان نپرداخته است»

باید به ایشان که بدون در نظر گرفتن به متن انگلیسی نیکلسون به اظهار نظر غیرواقعی پرداخته، متذکر شد، کتابی که در دست اینجانب بوده و در آن نیکلسون به ترجمه و شرح شعر مذکور پرداخته است هیچگونه حکایتی از شرح مطالبی که وی اظهار می‌دارد، ندارد و مترجم هم تنها به ترجمه عبارات شارح پرداخته و نمی‌تواند چیزی بدان افزوده یا بکاهد و از همه شگفت‌انگیزتر آنکه ناقد به این عبارت اکتفا ننموده و در پایان همین بحث به سخنان خود ادامه می‌دهد و چنین می‌گوید:

«بدیهی است نخستین چیزی که مورد نظر نویسنده است شرح این دیوان است نه سرودن آن که مترجم اصولاً به مساله شرح اشارتی ندارد.»

شده است البته در این کتاب بجز متن غزلیات محیی‌الدین، بقیه متن انگلیسی است که با عباراتی مکنی و معقد و شرحی مبسوط و تا حدی دور از فهم از سوی نیکلسون بیان شده است ولذا شخص باید به دو زبان عربی و انگلیسی احاطه کامل داشته باشد تا بتواند به ترجمه آن بپردازد. به عبارت دیگر ترجمه و شرح نیکلسون با توجه به آگاهی کامل وی به زبان عربی و ترجمه دقیقی که بعمل آورده است صورت خاصی به کتاب داده است که می‌تواند در نوع خود استثنایی و در خور توجه باشد. آقای دکتر محمدحسین بیات در کتاب ماه دین شماره ۱۸ فروردین ۱۳۷۸، ص ۱۸-۲۰ به نقد این کتاب پرداخته است و هم اکنون مدتی مدید از زمان نقد وی می‌گذرد و اذهان خوانندگان به امری معطوف شده است که خواه‌ناخواه، حداقل شک و تردیدی در صحت نوشته و ترجمه اینجانب بوجود آورده است، از این رو بر آن شدم باختصار توجه خوانندگان را به نکات زیر معطوف دارم.

قبل از هر چیز باید متذکر شد که اینجانب بر آن نیستم که با این پاسخ به ترجمه خود بیالم و یا به نوشته‌ام بدون دلیل ارج بنهم. ولی آنچه مرا واداشت که به پاسخ‌گویی برآیم، عدم سبق ذهن و آگاهی ناقد، به متون انگلیسی است که نخواسته یا نتوانسته است به متن انگلیسی کتاب دست بیابد. ازین روی وی در آغاز، قریب سه صفحه از نوشتار خود را به معرفی کتاب اختصاص داده، و در آخر صفحه سوم نقد خود را بشرح زیر بیان می‌کند که می‌توان گفت تمام مطالعات و موشکافی‌های وی در این کتاب بدان خلاصه می‌شود که جهت استحضار خوانندگان ضروری است. نخست عبارات وی را عیناً نقل نموده و بدان پاسخ داده می‌شود. وی نقد و بررسی خود را چنین آغاز می‌کند و می‌گوید: «اولاً در

این عبارت نقدآمیز ایشان نیز حاکی از بی‌توجهی و عدم اطلاع به متن اصلی انگلیسی است که نیکلسون آنرا نوشته است، چه بجا بود ایشان با دست‌یابی به متن انگلیسی و مطابقت آن با ترجمه، درمی‌یافتند که مترجم به وظیفه خود که حفظ امانت در ترجمه است عمل نمود، و در این صورت مطالبی اظهار نمی‌داشتند که عاری از حقیقت بوده و بهیچ‌وجه با اصول ترجمه سازگاری نداشته است.

وی سپس اضافه می‌نماید: «برخی از واژگان تازی با آنکه معنایش برای فارسی‌زبانان معلوم و مانوس نیست ترجمه، نشده است» و برای مثال واژه «افول» را بیان نموده‌اند. اولاً افول در زبان فارسی مصطلح است و در مقابل طلوع بکار برده می‌شود بویژه با وجود قرینه عبارت پیوست آن که چنین ادامه می‌یابد! «یا از خورشیدهایی که طلوع کردند» این معنا بخوبی مفهوم است و نیز می‌افزاید: «گاهی خطای املائی نیز بچشم می‌خورد مثلاً واژه بگونه‌ی بجای واژه بگونه‌ای بکار رفته است. در پاسخ آن می‌توان گفت آن غلط چاپی بوده و علاوه بر آن در عبارات فارسی به هر دو گونه آمده است. آنچه که ناقد شدیداً بر آن تکیه کرده و جان نقد بر آن پا می‌گیرد، ذکر واژه قصیده، بجای غزل است، در این مورد نیز اینجانب در نوشته خود واژه غزل را بکار برده و در مقدمه خود صفحه ۳۲ این موضوع بخوبی مشهود است که چنین آمده است: «آری از آنجا که کتاب ترجمان الاشواق در قالب غزلیات عارفانه...» واژه غزلیات بکار برده شده است و در تمام عناوین غزلیات فقط به ترجمه عناوین آن پرداخته و این گزینش ویراستاری است که متأسفانه بدینگونه آمده است و بطوریکه ذکر شد در مقدمه این کتاب و یا هر مورد دیگر تغییری در این کتاب از واژه غزل استفاده شده است و بهر حال آنچه مورد ادعای ناقد است و مهم جلوه می‌نماید همان عباراتی است که در آغاز نقدش ذکر می‌کند که لازم است دوباره آنرا تکرار نمایم ایشان چنین اظهار می‌دارند: «در بسیاری از موارد ترجمه دقیق نیست» باید متذکر شد که این کتاب به نظر اصحاب فن و اساتید آگاه رسیده و مورد توجه قرار گرفته است از این رو اخیراً چاپ دوم آن نیز در اختیار خوانندگان قرار گرفته است و در عین حال می‌توان گفت گاهی امکان دارد که در یک کتاب نکته‌های فراموش شود و یا واژه‌های مصطلح یا غیر مصطلح بدون ترجمه بماند، این خرده‌گیری و موشکافی ناچیز نمی‌تواند همه ترجمه را مخلوش نموده و آنرا از اعتبار بیندازد.

اکنون جهت استحضار آنانی که کتاب ترجمان الاشواق، ترجمه اینجانب را نخوانده‌اند بعنوان نمونه غزلی چند با ذکر متن عربی و ترجمه آن به فارسی ذکر می‌شود تا خواننده خود به حقیقت امر واقف گشته و بقول شاعر که می‌گوید: آفتاب آمد دلیل آفتاب / گر دلیلت باید از وی رو متاب. خود از نزدیک شاهدی صادق بر صحت ترجمه و نوشتار مترجم باشد بدین شرح:

غزل پنجاهم

۱- و غادرة قد غادرت بغداير

شبيه الافاعي من اراد سيلاً

۲- سليماً و تلوى لينها فتذيبه

و تترکه فوق الفراش عليلاً

۳- رمت بسهام اللحظ عن قوس حاجب

فمن اى شق جيت كنت قتيلاً

معنی:

۱- زن بیوفایی که می‌خواهد با طره‌های مویش لبان افعی هر که را به وی

راه پیدا کند و نزدیک شود، نیش زند

۲- با نرمی می‌بیچد و او را آب می‌کند و با حالت بیماری در بسترش رها

می‌سازد

۳- و تیرهای نگاهش را از کمان ابرویش می‌اندازد از هر جانبی که بیایی کشته می‌شوی.

غزل پنجاه سوم

عناق الوداع

۱- اذا ما التقينا للوداع حسبتنا

لدى الضم والتعنيق حرفاً مشدداً

۲- فنحن و ان كنا مثنى شخو صنا

فما تنظر الا بصار الا موحداً

۳- و ما ذاك الا منه نحولى و نوره

قلولا انينى ما رات لى مهتداً

معنی:

معانقه وداع

۱- هر گاه برای وداع با یکدیگر روبرو شدیم، پنداری، در بهم پیوستن و آغوش گرفتن یکدیگر حرف مشددی وجود دارد (یعنی ما یک حرف مشددیم.)

۲- هر چند بدن ما دو تا است ولی چشمها تنها یک شخص را می‌بینند

۳- و نبود آن جز بخاطر لاغری من و نورش، اگر ناله‌ام نبود کسی مرا نمی‌دید.

در پایان همین غزل از متنبی شعری آمد، که در این مورد گوید:

كفا بجسمى نحولاً انتى رجل

لو لا مخاطبتى اياك لم ترنى

یعنی در نحولت و لاغری تم همان بس که من مردی هستم که اگر با تو سخن نمی‌گفتم، تو مرا نمی‌دیدی.

وی از صفحه ۱۶ مقدمه اینجانب عبارتی ذکر می‌کند بدین شرح:

«محققین صوفیه و عرفا معتقدند که در کار تحقق یک وجود و موجود، بیش نیست ولی همان وجود واحد در ذات و حقیقت خود متکثر به مراتب و درجات متفاوت به شدت و ضعف و کمال و نقص می‌باشد» وی بر این تعریف خرده می‌گیرد و آنرا تعریفی فلسفی می‌داند نه عرفانی و به بقیه عبارت توجه ندارد که چنین ادامه می‌یابد: شبستری می‌گوید:

وجود اندر کمال خویش ساری است

تعینها امور اعتباری است

لاهیجی در صفحه ۲۶۹ در شرح این بیت می‌گوید: یعنی وجود واجبی که وجود مطلق است بواسطه حب ذاتی ظهور و اظهار در کمال خویش که وحدت و انبساط است که تقاضای ذاتی ساری و متجلی است بر جمیع موجودات ممکنه من الازل الی الابد، و تعینها که در مراتب ظهور به سبب تقید اعتباریه عارض آن حقیقت می‌گردند، همه امور اعتباری و نمود و همی‌اند و صورت خیالی بیش نیستند و حقیقتی ندارند و موجود حقیقی، حق تعالی است و بس. همانطور که ملاحظه می‌شود تفسیر و توجیه شعر شبستری از سوی لاهیجی بخوبی نشانگر تعریفی است از عرفان و طرح تعریف بظاهر فلسفی جهت تفسیر و تبیین سخن عرفانی است که ناقد فقط قسمت اول عبارت را گرفته و از تفسیر جامع لاهیجی یادی نکرده است.